

مطالعه تطبیقی پایگاه مردمی در سه جریان سیاسی جنبش جنگل^۱

عباس نعیمی*

امید قادرزاده**، هیرش قادرزاده***

چکیده

جنبش‌های اجتماعی از موضوع‌های اصلی مورد توجه جامعه‌شناسی معاصر است تا جایی که آن تورن جامعه‌شناسی را علم جنبش‌های اجتماعی می‌داند. در این مقاله با اذعان به اهمیت جنبش‌های اجتماعی و بررسی ابعاد نظری آن‌ها، ضمن سنخ‌شناسی جریان‌های سیاسی مسلط در جنبش جنگل مختصات پایگاه و حمایت مردمی در این سه جریان بررسی می‌شود. پرسش اصلی این است که حمایت مردمی از جریان‌های سیاسی جنبش جنگل چه مختصاتی داشت. در این باره پایگاه مردمی سه جریان ملی - مذهبی، راست سازش کار و چپ در جنبش جنگل ذیل دو مؤلفه خاستگاه طبقاتی و گستره جغرافیایی به صورت تطبیقی بررسی می‌شود. روش تحقیق تحلیل اسنادی و روش گردآوری داده‌ها نیز کتابخانه‌ای است. نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که در بین این سه جریان پایگاه مردمی جریان ملی - مذهبی انسجام و کارایی بیشتری برای کامیابی جنبش جنگل داشت، اگرچه در دوره پایانی جنبش و بر اثر درگیری‌های درون‌گروهی تعداد و توان افراد آن کاهش یافت. علاوه بر این جریان راست سازش کار بر اثر گسستگی ساختاری و ماهیت ایدئولوژیک‌اش، که منجر به اتحاد نمی‌شد، فاقد پایگاه مردمی یکپارچه بود. جریان چپ نیز به علت وارداتی و نوظهور بودن ایدئولوژی‌اش نتوانست در آن بازه زمانی، پایگاه مردمی درخور اعتنایی ایجاد کند، بلکه به سبب تعارضات ارزشی با فرهنگ ایرانی - اسلامی مردم منطقه، عملاً موجب کاهش حامیان مردمی جنبش جنگل یعنی حامیان جریان ملی - مذهبی شد.

* کارشناس ارشد جامعه‌شناسی (نویسنده مسئول) abbas.naiemi@gmail.com

** استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه کردستان o.ghaderzadeh@uok.ac.ir

*** کارشناس ارشد جامعه‌شناسی hersh.qaderzade@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۵/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۹/۱

کلیدواژه‌ها: جنبش جنگل، پایگاه مردمی، خاستگاه طبقاتی، گستره جغرافیایی، جریان سیاسی.

مقدمه و طرح مسئله

جنبش جنگل از مهم‌ترین جنبش‌های سیاسی - نظامی بعد از انقلاب مشروطه است که از سال ۱۲۹۳ ش (۱۳۳۲ ق / ۱۹۱۴ م) آغاز شد و هفت سال (تا ۱۳۰۰ ش) ادامه یافت. این جنبش در ادامه خواست‌های جنبش مشروطیت و تحت تأثیر عواملی مثل نابرابری‌ها، تضاد منافع، ناکارآمدی دولت، شرایط بین‌المللی (جنگ جهانی اول)، استثمار، و ستم بر طبقات مردم شکل گرفت. جنبش جنگل در اوضاع آشفته و نابسامان داخلی و خارجی، با ارائه ایدئولوژی و مرام‌نامه و اعلام جمهوری، قدم در راه استقلال و آزادی مردم گذاشت. این جنبش با تجهیز منابع مادی و معنوی موفق شد هفت سال در برابر استعمار خارجی و استبداد داخلی مقاومت و اولین جمهوری را در ایران تأسیس کند (فیوضات و حسینی‌نار، ۱۳۸۳: ۴۴-۴۵).

براساس معیار ایدئولوژی می‌توان سه جریان سیاسی ملی - مذهبی، راست سازش‌کار، و چپ را در جنبش جنگل از هم تفکیک کرد، که به‌ترتیب ایدئولوژی‌های ناسیونالیسم مذهب‌باور، فرصت‌طلبی (اپورتونیسیم) و مارکسیسم - لنینیسم شاخص هر یک از آنهاست. این جنبش که با آرمان احیای مشروطیت و دفع تجاوزهای بیگانه و به خواست جریان ملی - مذهبی تأسیس و تداوم یافته بود، با جریان اپورتونیسیت و در دوره مبارزات چریکی بر منطقه حکمرانی یافت و در نهایت با ورود جریان چپ، به جمهوری تحول یافت (نعیمی، ۱۳۸۹: ۴).

جریان سیاسی ملی - مذهبی در رویکردها و مواضعش از عناصر ملی‌گرایانه مانند وطن‌دوستی، آزادی‌خواهی، و استقلال ارضی متأثر بود و با تلفیق باورداشتهای ملی‌گرایانه با تعالیم اخلاقی و دینی به‌ویژه خصایل مبارزاتی تشیع، ایدئولوژی‌ش را سامان می‌داد. چهره شاخص این جریان میرزا کوچک خان جنگلی است. جریان سیاسی راست سازش‌کار رویکردی فرصت‌طلبانه داشت و ملاحظات منفعت‌طلبانه و اقتصادی را معیار قرار می‌داد. عاملان این جریان حول دو محور قدرت و ثروت گرد آمده و شامل بزرگ‌مالکان جنگ‌سالار، بازاریان، روحانیت زمین‌دار، و عناصر سیاسی قدرت‌طلب بودند. رویکردها و مواضع جریان سیاسی چپ متأثر از آموزه‌های مارکسیسم - لنینیسم با نگرش انترناسیونالیسم، فلسفه ماتریالیسم، عدالت‌طلبی پرولتاریایی، و مرام اشتراکی بود.

مفروضه این پژوهش این است که جنبش جنگل جنبشی ملی بود که برای تحقق اصلاحات سیاسی - اجتماعی در سراسر ایران شکل گرفته بود. در واقع به رغم ظهور جنبش در منطقه گیلان، آرمانها و اهداف فرامحلی اش اهمیتی راهبردی به آن می داد، به طوری که به نماد مبارزه برضد تهاجمات خارجی و استبداد حکومت مرکزی تبدیل شد. علاوه بر این، نگرش سیستمی به جنبش و خاصه جنبش جنگل، شاخص ترین و طولانی ترین جنبش چریکی ایران معاصر، تأثیر منطقی آن را بر تحولات و جریان های سیاسی بعدی کشور موجه و ضرورت انجام تحقیق حاضر را دوجندان می کند. با توجه به این که سه جریان سیاسی در جنبش جنگل مؤثر بود (همان: ۱۹۸-۲۰۲)، این پرسش پیش می آید که پایگاه مردمی، خاستگاه طبقاتی، و قلمرو جغرافیایی هر کدام از این جریانها چه بود؟ برای پاسخ به این پرسش پایگاه مردمی سه جریان ملی - مذهبی، راست سازش کار، و چپ در چهارچوب روش اسنادی به صورت تطبیقی بررسی می شود.

چهارچوب مفهومی: رابطه جنبش اجتماعی با ایدئولوژی و کنشگران اجتماعی

جنبش اجتماعی کنشی جمعی است که به وسیله آن بعضی تغییرات و نوآوری ها پدید می آید، یا تلاش می شود شرایط پیشین بازگردانده شود. همین طور می توان جنبش اجتماعی را نوعی دادوستد جمعی برای استقرار نظم جدید زندگی تعریف کرد (King, 1986: 27). اگر جنبش اجتماعی کنشی جمعی فرض شود که اقتدار، سلطه، باورها، و رفتارهای فرهنگی را به چالش می کشد، یا درصدد تغییر در اجتماع یا مقاومت در برابر آن است، بدان معناست که این کنش جمعی، سازمان یافته، مداوم، و غیرنهادی است. آنتونی گیدنز نیز جنبش های اجتماعی را کوشش جمعی برای پیشبرد منافع مشترک از طریق عمل جمعی خارج از نهادهای رسمی تعریف می کند (گیدنز، ۱۳۸۳: ۶۷۱).

جنبش اجتماعی برپایه تضاد و تخاصمی شکل می گیرد که ممکن است بسیار شدید یا خفیف، و علنی یا ضمنی باشد. علاوه بر آن این تضاد ممکن است با پیگیری دگرگونی ای بنیادی، کلیت یک نظام را دربر گیرد یا با پذیرش کلیت نظام تغییری محدود در بخشی از جامعه را مطالبه کند. در کنار و شاید مقدم بر این شرایط باید به نارضایتی اجتماعی اشاره کرد. در واقع زمانی که افراد ناراضی از طریق عمل جمعی مشترک متحد می شوند، نطفه جنبش اجتماعی بسته می شود (پیران، ۱۳۸۰: ۱۸). بنابراین، جنبش های اجتماعی برپایه شکاف های اجتماعی شکل می گیرد و در نابرابری ها و تضادها ریشه دارد (بشیریه، ۱۳۷۹: ۷۱).

اسملسر در چهارچوب رویکرد فشار ساختاری، علت عمده جنبش‌های اجتماعی را در ناپایداری نظام‌های اجتماعی می‌داند و دو گونه جنبش اجتماعی را از هم باز می‌شناسد: اول، جنبش‌های معطوف به هنجار که در تلاش برای دگرگونی هنجارهاست بی‌آن‌که در ارزش‌های بنیادی جامعه تغییری ایجاد کند، مثل جنبش‌های اصلاحی؛ دوم، جنبش‌های معطوف به ارزش که خواستار تغییرات بنیادی در ارزش‌ها و نگرش‌هاست، مثل انقلاب‌های ملی (همان: ۵۴).

اسملسر در نظریه خود بیشتر به علل ساختاری جنبش و آثار یک ساختار نابرابر بر روحیه افراد توجه می‌کند که ایجادکننده جنبش است. او در تبیین جنبش‌های اجتماعی به شش عامل اشاره می‌کند: عامل اول، زمینه‌های ساختاری است که به تمایزات، تنوعات، و ناهمگونی‌های ابعاد گوناگون اجتماعی اطلاق می‌شود که جامعه را بالقوه مستعد و آبدستن شکاف و تعارض می‌سازد. عامل دوم، فشار ساختاری است که به تنش‌ها، رویدادها، و وضعیت‌های ناگواری گفته می‌شود که موجب به‌فعلیت‌درآوردن تمایزات و شکاف‌های اجتماعی می‌شود. منابع فشار ممکن است کلی یا مختص موقعیت‌های معینی باشند، مثلاً نابرابری‌های مداوم اجتماعی تنش‌هایی ساختاری است که امکان نارضایتی اجتماعی را در میان گروه‌های متعدد اجتماعی تقویت می‌کند. سومین عامل، انتشار و گسترش باور تعمیم‌یافته است که به ادراک و تصدیق ذهنی جمع‌گیری از مردم از تعارض‌ها، تخصص‌ها، و فشارها اطلاق می‌شود. از نظر اسملسر، صرفاً وجود زمینه‌های مساعد و فشارهای ساختاری برای شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی کافی نیست، باید جمع‌گیری از مردم این فشارها را وضع نامطلوب و تحمل‌ناپذیر و اجتناب‌پذیر تلقی کنند. معمولاً ایدئولوژی‌ها عهده‌دار این مهم‌اند و علل نارضایتی را تشریح می‌کنند و با تحمل‌ناپذیر جلوه‌دادن شرایط مذکور راه برون‌رفت از آن را نشان می‌دهند. بنابراین، جنبش‌های اجتماعی تحت تأثیر ایدئولوژی‌هایی شکل می‌گیرند که نارضایتی را متبلور می‌سازند. چهارمین عامل، عوامل شتاب‌دهنده رویدادها و حوادثی هستند که باورهای تعمیم‌یافته درباره نامطلوب بودن فشارها و نارضایتی‌ها را عینیت می‌بخشند. عامل پنجم، بسیج مشارکت‌کنندگان برای کنش است. رهبری و هدایت و سازماندهی، وسایل ارتباطی منظم، و پشتوانه‌ای از منابع سخت‌افزاری و نرم‌افزاری نقطه اوج این مرحله است. به‌نظر اسملسر، فراهم‌آمدن مراحل اول تا چهارم بدون شکل‌گیری مرحله پنجم، هیجان جمعی، هراس، و آشوب‌های خیابانی را در پی دارد و اقدام جمعی صرفاً شورش کور خواهد بود. در آخر نحوه پیدایش و توسعه جنبش اجتماعی به‌شدت از عملکرد مهار اجتماعی تأثیر می‌پذیرد

(Smelser, 1962: 47-68)؛ ضعف دولت در اعمال زور و سرکوب، جنبش معطوف به ارزش را به انقلاب مبدل خواهد ساخت (گیدنز، ۱۳۸۳: ۶۷۳-۶۷۵).

در مجموع می‌توان گفت که ایدئولوژی، کنشگران، و زمینه اجتماعی یا سه عامل محوری در نظریه جنبش اجتماعی در رویکرد ساختاری اسملسر، سه عامل اصلی تشکیل‌دهنده جنبش اجتماعی محسوب می‌شوند (زاهد، ۱۳۸۱: ۷۱). ایدئولوژی باعث می‌شود تا اعضای جنبش تصویری از خود پیدا کنند و آرمان‌ها و خواست‌های خود را حول یک «ما» در نظر بگیرند و در چهارچوب آن مرزبندی‌ها و صف‌بندی‌های سیاسی، اجتماعی و ... را شکل دهند (بشلر، ۱۳۷۰: ۱۱).

ایدئولوژی در هر جنبشی در دو سطح نمود می‌یابد: «یکی به‌شکل دانشورانه‌ای روشن‌فکرانه و پیچیده است که با بیانی انتزاعی تدوین شده است. یک جلوه آن نیز مردمی و عوامانه است و برای توده‌ها جذاب و جالب است» (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۸۱). به قول بشلر، ایدئولوژی جنبش در قالب باورها و اعتقادات جامعه شکل می‌گیرد و میزان موفقیت آن نیز تا حد بسیار زیادی به توانایی در نزدیکی به این اعتقادات و همراه‌کردن مردم با آن‌ها بستگی دارد. به عبارت دیگر، لازم است ایدئولوژی جنبش از درون فرهنگ جامعه برخاسته باشد تا بتواند لزوم تغییرات در جامعه را به‌خوبی توجیه و تبیین کند (خلیجی و رادمرد، ۱۳۸۸: ۵۵). لذا ایدئولوژی جنبش باید خاصیت دربرگیرندگی داشته باشد. نکته درخور توجه آن‌که ایدئولوژی جنبش اجتماعی ممکن است طی حیات خود دستخوش تغییر شود و ایدئولوژی‌های مختلف و بعضاً متضادی را به خود ببیند، همین مسئله انسجام و دوام یک جنبش را به سبب تغییر در خاستگاه، پایگاه، و بدنه اجتماعی آن به مخاطره می‌اندازد.

روش تحقیق

این پژوهش در چهارچوب تحقیق کیفی انجام شده است و در آن زمینه‌های تاریخی - اجتماعی جنبش جنگل با روش تاریخی تطبیقی مطالعه می‌شود. اطلاعات این تحقیق از اسناد و داده‌های تاریخی گردآوری شده است.

خاستگاه طبقاتی جریان ملی - مذهبی

در کل سه هدف ایدئولوژی آغاز جنبش جنگل ذیل مؤلفه‌های استعمارستیزی،

عدالت خواهی، و استبدادستیزی بیان می شود (فخرایی، ۱۳۵۷: ۵۱). اندکی دقت در این شعارها نشان می دهد که با توجه به فضای آن روز ایران چه قشرها و طبقاتی جذب جنبش می شدند. مؤلفه استعمار در سطحی مستقل تر از دو مؤلفه بی عدالتی و استبداد قرار داشت. طبقات فقیر و متوسط روبه پایین و به ویژه زارعان از بی عدالتی آسیب می دیدند، و طبقه متوسط، خرده مالکان، و تاجران در کنار گروه های پیش گفته، آسیب دیدگان استبداد بودند. لذا پایگاه حامیان مردمی جنبش طبقات متوسط روبه پایین، کشاورزان گیلان، دهقانان، و روستاییان بودند. البته پیوند جنبش جنگل با جنبش مشروطیت سبب شد که برخی آزادی خواهان طبقه متوسط نیز به آن پیوندند که در ادامه بیشتر به آن پرداخته خواهد شد.

در مرحله آغاز جنبش جنگل که جمع آوری اعانه و تهیه سلاح ضرورت داشت مردم به کمک جنگلی ها می شتافتند؛ چنان که جنگلی ها شبها از بیراهه به خانه اشخاصی که تفنگ داشتند می رفتند و پس از اطمینان دادن به آنها که هیچ گونه آسیبی به آنها نخواهند زد اسلحه شان را می گرفتند و می رفتند. این اطلاعات از مردم به دست می آمد. همچنین جنگلی ها از صاحبان بضاعت، مبلغ کمی مطالبه می کردند که آنها با کمال میل می پرداختند. این حرکات موجب گسترش اخبار جنگل میان مردم و خوشحالی مردم از این اتفاقات می شد. «هر کسی که اندکی احساسات داشت» سعی می کرد مخفیانه با آنها رابطه برقرار کند و در کارهایشان شرکت جوید (گیلک، ۱۳۷۱: ۱۹-۲۰).

شاکری در میلاد زخم تأیید می کند که محبوبیت روزافزون جنگلی ها فراهم آوردن مواد غذایی، سرپناه، و مهمات را برای آنان آسان می کرد. همچنین جنگلی ها سلاح های مورد نیاز خود را از طریق حمله های چریکی به نیروی اشغالگر روس در گیلان، به کمک بلور خانم، همسر شجاع و زیبای حسن خان شانی از مردان با نفوذ منطقه منجیل، به دست می آوردند. این زن جنگجویان تحت امر خود را برای کمین گذاری بر ضد انگلیسیان و مصادره سلاح هایشان رهبری می کرد و سپس سلاح ها را به کوچک خان می داد (شاکری، ۱۳۸۶: ۸۵).

از رازهای موفقیت عده اندک جنگلی ها در برابر انبوه سپاهیان استبداد و استعمار، استفاده از شبکه اطلاعاتی مردمی در انتقال سریع اخبار بود. در واقع اطلاعاتی که دهقانان و مردم شهرها به آنها می رساندند امکان عملیات موفق را برایشان فراهم می کرد. مثلاً کلنل استولبرگ سوئدی، رئیس نظمیة رشت، برای یافتن قوای جنگل چند نفر زارع را اجیر کرد. کشاورزان با اطلاع از آن که جنگلی ها در همان محدوده هستند، دو - سه ساعت معطل کردند و به عمد

سراپای خود را به گل آلودند و در بازگشت گفتند که اثری نیافته‌اند. دیدن بدن غرقه در گل ولای آنان، مأموران را از جست‌وجو در جنگل منصرف کرد (گیلک، ۱۳۷۱: ۲۱).

شکست سپاه روس از جنگلی‌ها بر محبوبیت آن‌ها نزد مردم افزود، به‌گونه‌ای که از هر طرف پیام تبریک می‌رسید و نام جنگل با احترام یاد می‌شد. جالب آن‌که آثار این پیروزی حتی در روابط مالک و زارع نیز رخنه کرده بود و مالک دیگر اجازه ناسزاگویی به زارع را به خود نمی‌داد؛ زیرا بسیاری از دهقانان و کشاورزان اسلحه به‌دست گرفته و دوشادوش جنگلی‌ها در نبرد بودند. خوش‌رفتاری جنگلی‌ها با اسرای جنگ ماکلوان باز هم بر شهرتشان افزود؛ زیرا قزاقان اسیر را با دادن خرجی راه و لباس، با احترام آزاد کرده بودند (فخرایی، ۱۳۵۷: ۷۵).

در جریان ملی - مذهبی جنگل زنان نیز مشارکت داشتند. کسمایی درباره جنگ ماکلوان روایت می‌کند که «نزدیک ظهر دو زن تالش را دیدیم که ۵ نفر قزاق را با ضرب چماق‌های خود دستگیر کرده بودند و برای تحویل به اردو آوردند. گویا زن‌ها قزاق‌های سرگردان در جنگل را با تضمین مصونیت جانشان تشویق به تسلیم نموده بودند. ... رفتار زنان تالش و مجاهدین باعث شده بود زنان دهاتی در روستاها و ایلات هم به رزمندگان کمک برسانند» (هدایتی، ۱۳۸۳: ۸۱). این واقعه گسترش محبوبیت جنگل و حمایت از آن را در میان طبقات متوسط روبه‌پایین به‌خوبی اثبات می‌کند، تاحدی که زنان هم در کنار مردان با جنگل و جنبش فراگیرش همکاری نزدیک داشتند.

تداوم این حمایت‌ها پس از شکست نسبی جنگل از قوای روس و متواری شدنشان هم دیده می‌شود؛ به‌طوری‌که بعد از تجمع دوباره جنگلی‌ها در فومنات مردم با رضایت و رغبت کمک‌های مالی خود را به آن‌ها می‌رساندند و جوانان رشت از راه و بیراهه به آن‌ها می‌پیوستند (صبوری، ۱۳۵۸: ۳۲). هنگام ورود نیروهای جنگل به رشت جمعیت زیادی از زن و مرد و کوچک و بزرگ جمع شده بودند؛ چراکه بسیاری از جوانان رشت داوطلبانه به مدرسه نظام رفته و خانواده‌هایشان در انتظار دیدارشان بودند. گستردگی این استقبال را صبوری به‌خوبی توضیح داده است: تقریباً ۵۰ درشکه از رشت تا پسیخان به استقبال نظامیان جنگل رفتند. نکته مهم آن‌که با استقرار و ایجاد تشکیلات اتحاد اسلام بسیاری از حاجی‌زاده‌های رشت داوطلبانه وارد مدرسه نظام گوراب زرمخ شدند (همان: ۶۱). درواقع در مدرسه نظام از هر صنفی وجود داشت که نشان از گسترش طبقه متوسط در ساختار جنبش، حداقل در دوره حکمرانی جنگل بر گیلان، است. اسناد دولتی نیز بر استقبال مردم

در پیوستن به جنگلی‌ها و افزایش قوای آن‌ها دلالت دارد. گزارش رسمی حکومت گیلان مورخ ۹ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ ق اعضای جنبش را ۲۱ دسته یا ۲۵۲ مجاهد مسلح برشمرده است (کشاوری، ۱۳۷۱: ۱۳۳).

نوع شعارها و برنامه‌های جنبش در دفاع از خرده‌مالکان و زارعان آشکارا پایگاه طبقاتی‌اش را مشخص می‌سازد. نامه‌ها و اسناد جنگل مؤید این نظر است؛ یک متحد جریان راست سازش‌کار در نامه‌ای مورخ ۱۶ آذر ۱۲۹۶ این‌طور آورده «رعایا در هر مقامی ارباب‌ها را تهدید و حواله به مجاهدین و هیئت مقدس می‌نمایند» (افشار، ۱۳۸۰: ۲۶). رفتار رعایا ناشی از رویکرد جنگل در تهدید طبقه ارباب بود که نمونه آن را در دستگیری امین‌الدوله، مالک بزرگ لشت‌نشا، می‌توان دید. در نامه دیگری به تاریخ ۱۶ فروردین ۱۲۹۷ آمده است:

حوادث گیلان و عدم پیشرفت و تجری رعایا به واسطه تأییدات هیئت اتحاد اسلام به رعایا که به کلی سلب قوه از اربابان املاک گیلان گردیده است ... (همان: ۳۰).

در این باره در *سردار جنگل* آمده است: «سردار معظم^۲ می‌دید دهقانان و کشاورزان گیلان حتی زن‌ها و فرزندان پابره‌نشان هنوز به جنگل و جنگلیان عشق می‌ورزند ... از انواع محبت و همدردی‌های صمیمانه درباره‌شان دریغ نمی‌کنند ... نهضت جنگل یک نهضت دهقانی است» (فخرایی، ۱۳۵۷: ۲۱۶). در مجموع مرام‌نامه جنبش با این جمله آغاز می‌شود که مؤید گفته‌های بالاست: «آسایش عمومی و نجات طبقات زحمتکش (زارع، کاسب، کارگر) ممکن نیست مگر به تحصیل آزادی حقوقی و تساوی افراد انسانی عموم فرق و نژاد و مذهب در اصول زندگانی و حاکمیت اکثریت به واسطه متخین» (گیلک، ۱۳۷۱: ۵۲۷).

گستره جغرافیایی جریان ملی - مذهبی

چنان‌که آمد تجمع حامیان جنبش در منطقه رشت مشهود بود. نفوذ و حضور حاج احمد کسمایی در منطقه کسمای صومعه‌سرا سبب شد که مردم آن منطقه و فومنات به حمایت گسترده از جنبش برخیزند. علاوه بر این از تسلط دکتر حشمت بر منطقه لاهیجان اخبار کافی در دست هست. بنابراین، جنبش جنگل در مراکز رشت و فومنات و لاهیجان گسترش داشت؛ ضمن آن‌که تأسیس مدرسه نظام در انزلی دلیلی بر نفوذ جنبش در آن منطقه است. اما علاوه بر این شهرها که شهرهای اصلی گیلان‌اند جنبش در مناطق دیگری نیز نفوذ نسبی داشت.

در یکی از گزارش‌های سفارت انگلیس این‌گونه آمده است: «یکی از راه‌های بر سر عقل آوردن کوچک‌خان گفت‌وگوی صریح با وی و تشریح عواقب وخیم اقدامات او برای ایران و ایرانیان است» (میرزا صالح، ۱۳۶۹: ۱۳). این گزارش کوچک‌خان را رهبر شاخص جریان ملی - مذهبی و در موضعی ملی وصف می‌کند که نتیجه منطقی آن تأکید بر «هم‌وطن» است نه هم‌قبیله و هم‌طبقه و هم‌ایالتی. به بیان دیگر این سند او را مستعد داشتن پایگاهی فرمانطقه‌ای و ملی معرفی می‌کند. بنابراین می‌توان به برنامه ملی - مذهبی‌ها برای گسترش نفوذ به مناطق دیگر ایران در دوره استقرار اتحاد اسلام و دولت جنگل در گیلان پی برد. گیلک نقل می‌کند که در اواخر شوال ۱۳۳۵ ق کوچک‌خان با چند نفر به خلخال و هروآباد، مرکز این ناحیه، رفت و از رؤسای ایل‌ها خواست که جنگل را همراهی کنند. همچنین اسماعیل‌خان سرهنگ‌سرای را که به مردم ستم می‌کرد، دستگیر و قلعه نیروهایش را تصرف کرد. این واقعه بر محبوبیت جنبش جنگل و هیئت اتحاد اسلام در نواحی خلخال افزود (گیلک، ۱۳۷۱: ۵۹).

کسمایی در یادداشت‌هایش چنین آورده است: «در دوران صلح تشکیلات ما روز به روز گسترده‌تر می‌شد. نه تنها نفوذ ما مساحت وسیعی از کشور را دربر می‌گرفت، بلکه دامنه فعالیت‌های ما هر روز وسیع‌تر می‌گردید. روزی نبود که از گوشه و کنار ایران مردم زیادی به ما نپیوندند» (هدایتی، ۱۳۸۳: ۹۳). احمد کسروی در تأیید ادعای حاج احمد می‌نویسد: در اندک زمانی نام میرزا کوچک‌خان بر زبان‌ها افتاد و علاوه بر کسانی که اطرافش گرد آمده بودند،

در همه شهرها آزادی‌خواهان به هواداری از او پرداختند و با نامه و پیام گرایش خود را به او رسانیدند (کسروی، ۲۵۳۶: ۲/ ۸۱۲).

شاهد این ادعا خاطرات صبوری دیلمی پس از دستگیری به همراه دکتر حشمت است که از آگاهی مردم از اخبار جنگلی‌ها حکایت می‌کند:

ما را در هوای گرم با حال فلاکت‌بار حرکت دادند و گویا زنان تهران به واسطه وجود بعضی بستگان خود که در میان ما بودند در میدان توپخانه جمع شده و قصد داشتند شاید از حرکت ما به کلات جلوگیری کرده و آزادی‌کسان خود را به دست آورند (صبوری، ۱۳۵۸: ۱۲۱).

صادق کوچک‌پور نیز درباره عقب‌نشینی جنگل به سوی تنکابن گزارشی می‌آورد که بر نفوذ جنبش در شرق گیلان دلالت دارد:

به کوه‌های جیرده آمدیم چند نفر از اهل ده به استقبال میرزا آمدند پیرمردی از میان آن‌ها خیرمقدم گفت و گفت که اگر تو به تماشای جهان آمده‌ای، ما به تماشای تو آمده‌ایم (کوچک‌پور، ۱۳۶۹: ۱۹).

نمونه عمده نفوذ جنگل در دیگر نقاط ایران گروه دموکرات‌های همدان به رهبری محمدحسن خان فریدالدوله است. این گروه، که افرادی همچون میرزاحسین خان معاون، لاهوتی، و میرزاده عشقی هم در آن عضویت داشتند، از راه زنجان، خلخال، طارم و انبارلوی گیلان با جنگل تماس برقرار کردند (مؤمنی، ۱۳۸۲: ۵۳۸-۵۳۹). میراحمد مدنی هم در خاطراتش به «مبارزان جنگل‌های همدان و کرمانشاهان» اشاره می‌کند (مدنی، ۱۳۷۷: ۴۸). ارتباط دموکرات‌ها و جنگل چنان بود که حتی انگلیسی‌ها را نگران کرده بود به طوری که ژنرال دانسترویل (Dunsterville) می‌نویسد: «در شهر همدان عده زیادی بودند که هواخواهی از حضرات [جنبش جنگل] می‌نمودند و یکی از وظایف عمده خودشان می‌دانستند که ما را از شهر اخراج کنند ... در طبقات اعیان و ممتاز هم میرزاکوچک‌خان طرفدارانی پیدا کرده بود و عمال و آژانس‌های او در قزوین و همدان و سایر شهرها با نهایت جدیت مشغول تبلیغ و کار بودند. میرزاکوچک‌خان را در واقع ناجی ایران می‌دانستند و یقین داشتند که قوای اجانب را از مملکت بیرون خواهد کرد» (مؤمنی، ۱۳۸۲: ۵۴۲). از مستندات چنین برمی‌آید که طرفداران جنگل در آذر ۱۲۹۶ (دسامبر ۱۹۱۷) در زنجان و قزوین دست‌اندرکار برانگیختن احساسات ضد انگلیسی در میان سربازان روس و دموکرات‌های ایران بودند. علاوه بر این اسناد دیگر، بر فعالیت مأموران جنگل در شاهرود، سمنان، بوستان، دامغان، و خراسان دلالت دارد. فعالیت آن‌ها در گنبد کاووس نیز حضورشان را در شرق جدی کرده بود (شاکری، ۱۳۸۶: ۹۳). در مجموع می‌توان این روایت‌ها و تحلیل‌ها را در کنار اعلام مواضع ملی - مذهبی‌ها در روزنامه جنگل فهمید آن‌جا که در مقام دفاع از منافع ایرانی‌ها، و نه یک قوم خاص، اشاره می‌کند:

جنگلی‌ها می‌گویند ایران مال ایرانی است (جنگل، ۱۳: ۲).

جالب آن‌که سندی نشان می‌دهد که دامنه نفوذ جنبش جنگل به خارج از مرزهای ایران رفته بود. تیمسار صفاری نقل می‌کند، هنگامی که از دوره تحصیلات نظامی در پترزبورگ به ایران باز می‌گشت، نیروهای بلشویک قفقاز در آستارای تزاری در پی دستگیری افراد ضد بلشویسم، او را نیز زندانی کردند؛ مطلب زیر بخشی از خاطرات اوست: «اهالی آستارای ایران که نگران وضع اقوام خود در آستارای روس بودند به

میرزا کوچک خان متوسل شده و استمداد می‌طلبند ... میرزا هم که در آن موقع در سراسر گیلان و بخشی از مازندران حکمرانی و اقتدار زیادی داشت تعدادی از قوای مسلح نهضت را برای سرکوب شورشیان بلشویک اعزام می‌کند که آن‌ها به همراه مجاهدان آستارای ایران به آستارای تزاری یورش می‌برند و طی یک درگیری بلشویک‌ها را شکست و فراری می‌دهند» (آقاحریری، ۱۳۸۲: ۲۰۱-۲۰۲). فهم این واقعه با توجه به زیربنای آموزه جنگلی‌ها ممکن می‌شود:

تمام ملل عالم محبوب ماست. جنس بشر را عموماً برادر خود می‌دانیم ... (جنگل، ۱۵: ۲).

فعالیت و نفوذ جنبش جنگل در سایر شهرهای ایران نیز کاملاً جدی بود به طوری که سیدحسین مدرس سه ماه پیش از تأسیس جمهوری ایران، جنبش را به صراحت تأیید کرد:

حقیر از آقای میرزا کوچک خان و از اشخاصی که صمیمانه و صادقانه با ایشان هم‌آواز بودند نیت سوئی نسبت به دیانت و صلاح مملکت نفهمیدم بلکه جلوگیری از دخالت خارجه و نفوذ سیاسی آن‌ها در گیلان عملیاتی بوده بس مقدس که بر هر مسلمانی لازم بود خداوند همه ایرانیان را توفیق دهد که نیت و عملیات آن‌ها را تعقیب و تقلید نمایند. پرواضح است ظرفیت و ضدیت و محاربه با همچو جمعیتی مساعدت با کفر و معاندت با اسلام است (گیلک، ۱۳۷۱: ۵).

خاستگاه طبقاتی جریان راست سازش کار

اگرچه منابع و مدارک متقن در این باره اندک و شاید نایاب است از جایگاه طبقاتی جریان راست می‌توان درباره حامیان مردمی اش نتایجی منطقی گرفت. پیش‌تر اشاره شد که خاستگاه طبقاتی راست، طبقه مرفه و متوسط روبه‌بالای جامعه بود. ضرغام‌السلطنه تالش، امیر عشایر خلخال، اشجع‌الدوله اسالمی، سالار شجاع، ساعدالدوله، و رشیدالممالک همگی از قشر خان‌ها و زمین‌داران به حساب می‌آمدند. کسانی چون سردار محی از خاندان ثروتمندی بودند که وجهه سیاسی‌شان در نظام اداری کشور پررنگ بود. رضا افشار نیز از متمولان دولتی محسوب می‌شد.

در این باره بررسی نخبگان حاکم بر منطقه خزر به روشن شدن بیشتر بحث کمک می‌کند. آن لمبتون (Ann Lambton) استدلال کرده است که:

اشرافیت زمین‌دار ریشه‌دار که بتوانند کل املاک و مستغلات خود را از نسلی به نسل دیگر منتقل کنند، هرگز در ایران شکل نگرفته است؛ چراکه، اولاً سرشت جامعه و قانون ارت در

اسلام در برابر چنین خواستی عرض اندام می‌کند. تقسیم‌شدن پی‌درپی دارایی‌ها به‌نحو گریزناپذیری طی چند نسل تداوم می‌یابد و ثانیاً وضعیت توأم با هرج‌ومرج مکرر و تغییرات دودمانی پی‌درپی نیز مانع ظهور یک اشرافیت زمین‌دار پابرجا شده است (Lambton, 1954: 259).

شاکری در میلاد زخم با اشاره به این مطلب، گزارش‌های مشابهی را از تیگرانف (Tigranov) روسی و ناظران انگلیسی حاضر در ایران آورده است.

با درنظرداشتن این ویژگی اقتصاد سیاسی آن دوره، چهار مؤلفه عمده را در نخبگان جریان راست، می‌توان تشخیص داد: نخست آن‌که نیمی از آن‌ها منسوب به قشر دهقان یا خرده‌مالکان و نیم دیگر منتسب به طوایف ایلی بودند. درواقع قدرتمندترین ایشان تبار دهقانی داشتند که به‌نظر می‌رسد متأثر از بی‌ثباتی سیاسی و ناامنی اقتصادی تقریباً دائمی تاریخ ایران است. وضعیت پر هرج‌ومرج سیاسی و ارزش‌های مسلط اجتماعی در کنار فرصت‌طلبی افراد و فقدان هرگونه مسئولیت اجتماعی، در خدمت ارتقای سریع مرتبه بسیاری از مهره‌های پیاده در صفحه شطرنج ایران قرار گرفت. دوم آن‌که نیمی از این افراد ثروت خود را در درازمدت از راه‌های نامشروع به‌دست آورده بودند درحالی‌که انباشت ثروت آن نیمه دیگر در مدتی کوتاه و کمابیش از همان راه‌ها به‌دست آمده بود. از یادداشت‌های مأموران بریتانیایی این‌طور فهمیده می‌شود که بسیاری از آن‌ها، اگر نه همه‌شان، «بیش از حد ستمگر» بودند، این نکته به توضیح و فهم بهتر روش‌های کسب ثروت این قشر کمک می‌کند. سومین مؤلفه آن است که فساد اقتصادی آن‌ها تقریباً فراگیر بود، به‌طوری‌که انگلیسی‌ها خصلت اساسی نخبگان حاکم ایران را «تقلب و نادرستی» می‌خواندند. به‌نظر می‌رسد در این میان فقط مستوفی‌الممالک و مشیرالدوله را می‌توان از این رذالت اخلاقی و روشی معاف دانست. علاوه‌بر این به غیر از این دو تن میهن‌دوستی این جماعت هم در زدوبند با قدرت‌های بیگانه تعریف می‌شد. چهارمین مشخصه نخبگان جریان راست بدین قرار است که برخلاف فرهنگ عمومی ایران، برای منافع شخصی، پیوند وفاداری خویش را از یک قدرت به سود دیگری می‌گسستند؛ همچنان‌که این روابط برای حامیان خارجی‌شان نیز پایدار نمی‌نمود. بر این اساس اتحاد ایشان اتحاد «ریگ‌های روان» بود که در زمینه‌ای «حامی‌پرورانه» (clietele) حیات می‌گرفت (شاکری، ۱۳۸۶: ۵۱).

از بحث بالا در کنار چکیده استدلال لمبتون می‌توان نتیجه گرفت که توده‌های مردمی

حامی جریان راست سازش کار، در مرتبه اول هم گروه‌های آنان و از طبقات فرامتوسط بودند و در مرتبه بعد طبقات متوسط پایین و فقیر بودند که در پیوندی حامی پرورانه با نیت استفاده از مندهای موجود در ساختار اجتماعی برای تحرک طبقاتی، به این گروه می پیوستند. با توجه به این که هدف این مکتوب شناخت «مشارکت مردمی» در جریان راست است و نه نخبگان آن، به نظر می رسد نمایندگان طیف اول قشر تاجران و بازرگانان بودند؛ چراکه به سبب خلق و خوی شغلی و خاستگاه صنفی شان رویکردی محاسباتی در روابطشان داشتند و از طبقات متوسط و فرامتوسط بودند. نمایندگان دسته دوم دهقانان و زارعانی بودند که در لباس رزم به خدمت جریان راست درمی آمدند یا رعیت‌های خان‌ها و افراد ایل بودند که از رؤسای خویش تبعیت می کردند.

گستره جغرافیایی جریان راست سازش کار

با این استدلال حداقل مناطق نفوذ جریان راست را باید مناطق تحت تسلط آن‌ها دانست. واژه «حداقل» بدان سبب به کار می رود که وجود هواداران راست‌ها در مناطق دیگر محتمل است؛ با تأکید بر این که منطقی به نظر می رسد که همواره نفوذ سیاسی عاملان در منطقه سکونتشان بیشتر از دیگر مناطق باشد. بنابراین، با تشخیص و تعیین محل تسلط فعالان راست سازش کار می توان به جغرافیای حداقلی نفوذ آن‌ها پی برد، به خصوص اگر فعالان راست از قشر ایلی و طایفه‌ای باشند.

نصرت‌الله خان ضرغام السلطنه، والی توالش، بر مناطق پنج‌گانه این منطقه تسلط داشت. سالار شجاع، برادر امیر مقتدر تالش، هم که رابطه گسست - پیوست با جنگل داشت، در آن منطقه صاحب نفوذ بود. از دیگر افراد این جریان که در جغرافیای تالش قدرت داشتند اشجع‌الدوله اسالمی بود. دیگر شخصیت فرصت طلب جریان راست مصطفی قلی خان امیر عشایر از خان‌های منطقه خلخال در ایالت آذربایجان بود. او به خانواده حاکم ایل شاطرانلو تعلق و به غارت و آزار رعایا شهرت داشت. رشیدالممالک خلخالی، برادر امیر عشایر، نیز از سران ایل شاهسون بود که در پایان یافتن جنبش جنگل سهم مهمی داشت. در شرق گیلان هم افرادی همچون ساعدالدوله، فرزند محمدولی خان سپهسالار، حاکم بود (چرچیل، ۱۳۶۹: ۸۶).

سردار محی نیز در موطنش، رشت، صاحب وجاهت و احترام بود. علاوه بر این‌ها بازرگانان و تجار فرصت طلب نیز در شمار این گروه بودند. با توجه به مرکزیت اقتصادی و سیاسی رشت

در گیلان، سهمی از نفوذ جغرافیایی راست سازش کار هم به این شهر اختصاص داشت، گرچه انزلی و لاهیجان هم کمابیش در مرتبه‌های بعد، از چنین جایگاهی برخوردار بودند. با این اوصاف نسبتاً می‌توان تمرکز عمده توده‌های حامی جریان راست سازش کار را نخست در منطقه توالش به نمایندگی امیر مقتدر و سالار شجاع و اشجع الدوله، خلخال و حواشی آن به نمایندگی امیر عشایر و رشیدالممالک، شرق گیلان و تنکابن به حکمرانی سپهسالار و نمایندگی پسرش ساعدالدوله دانست. علاوه بر این بازارهای گیلان و خاصه بازار رشت را می‌توان در این مجموعه به حساب آورد.

خاستگاه طبقاتی جریان چپ

مخاطب پیام چپ‌ها «قشر زحمتکش» یا طبقات فرودست جامعه بود که در قشر کارگران و دهقانان تجلی می‌یافت. اساساً شکل‌گیری حزب عدالت در قفقاز بر حضور انبوه کارگران مهاجر ایرانی استوار بود که در جست‌وجوی شرایط بهتر راضی به کوچ شده بودند. در *اسناد تاریخی آمده است*: «ستم توان‌فرسای فئودالیسم از یکسو و افلاس دائمی پیشه‌وران و فقر روزافزون از سوی دیگر همه‌ساله ده‌ها هزار بازوی کارگری ارزان را از ایران روانه بازارهای کاریابی ماورای قفقاز و ترکستان می‌ساخت» (کریمی، ۱۳۸۲: ۱۰۲). گفتنی است از عناصر عمده ساختار اجتماعی فئودالیسم در غرب، نظام سرواژ و وابستگی زارع به زمین است که هیچ‌گاه در ایران وجود نداشت (نعیمی، ۱۳۸۹: ۲۰۰). به‌هرصورت ۸۵ درصد ایرانیان مقیم روسیه را دارای خاستگاه دهقانی دانسته است (رئیس‌نیا، ۱۳۶۰: ۹-۱۰). بنا به برآورد خانم بلووا در سال ۱۹۰۵ تعداد ایرانیانی که از مرز روسیه عبور کردند تقریباً ۳۰۰ هزار نفر بودند. تقی‌زاده تعداد کارگران ایرانی مستقر در باکو را بین ۵۰ تا ۸۰ هزار (در پاییز و زمستان بیشتر و در تابستان کمتر) نوشته است. سلطان‌زاده نیز رقم این کارگران را در اوایل ۱۹۱۸ بالغ بر ۳۰۰ هزار نفر برشمرده است (همان).

اعضای حزب عدالت پس از ورود به ایران فعالیت‌هایشان را در ادامه سیاست‌های قفقازی با تغییر نام به حزب کمونیست ایران ادامه دادند، اما شرایط اجتماعی ایران با منطقه قفقاز متفاوت بود. جزئی اشاره می‌کند که ساختار کارگری ایران با آن سوی مرزها متفاوت و طبقه کارگر ایران در آن دوره در حال تکوین بود، لذا تشکیل حزب کمونیست پس از ورود به انزلی حرکتی شتاب‌زده بود (جزنی، ۱۳۶۰: ۱۶).

ایوانف تکیه‌گاه عمده حزب را «کارگران و پرولتاریای رشت و انزلی» دانسته است

(رئیس‌نیا، ۱۳۶۰: ۳۳۷)، اما نوع برخورد چپ‌ها با مردم مانع از حمایت توده‌ای از ایشان شد. کوچک خان در جایی درباره اقدامات افراطی آن‌ها گفت که ایشان مردم را ترسانده‌اند، بازار تعطیل و خانه‌های مردم، مثل باکو، غارت شده است.

کمونیست‌ها در رشت مشت‌های ارادل و جانی قفقازی‌اند که خود را ایرانی می‌نامند اما اخلاقیات، آداب و سنن ایرانی را زیر پا می‌گذارند (شاکری، ۱۳۸۶: ۲۹۱).

این اتهامات را برخی چپ‌ها نیز تأیید کرده‌اند. جووت در یادبودهای انقلاب گیلان و تاریخچه جمعیت رشت می‌نویسد:

در میان ترک‌های قفقازی که به گیلان آمده بودند، گروهی حضور داشتند که رفتاری خشن، بی‌پروا، و ناخوشایند داشتند و نفرت زیادی در بین توده‌های مردم برانگیختند (جووت، ۱۳۵۱: ۹۵).

کریم کشاورز نیز بیشتر این سخنان را تأیید کرده است. از وقایعی که طی حکمرانی چپ‌ها به‌خصوص در دوره ریاست احسان‌الله خان و کمیته اول حزب پیش آمد، درک این «نفرت» ممکن می‌شود. جلوه حمایت نکردن مردم از چپ‌ها را در درگیری‌های بلندمدت قزاق‌ها با کمونیست‌ها می‌توان شاهد بود.

در عقب‌نشینی چپ‌ها از رشت، مردم به کمک قزاق‌ها شتافتند و برای پیروزی آن‌ها یاری رساندند، به طوری که یک فرمانده بلشویک نقل کرده است که، مردم هنگام خروج آن‌ها از رشت «روغن داغ» بر سرشان می‌ریختند (یقیکیان، ۱۳۸۶: ۲۴۹). گیلک درباره رفتار مردم با کمونیست‌ها چنین نوشته است:

هریک نفر بلشویک اعم از روس و ترک و غیره به دست چند نفر از اهالی افتاده بود. عده‌ای را در بازار گرفته به قدری کتک زدند که همه به حال موت و یکی دو نفر فوت کردند ... می‌گفتند این‌ها در سبزه میدان نطق می‌کردند که خدا نیست، دین نیست، همه دروغ است (گیلک، ۱۳۷۱: ۳۷۸-۳۷۹).

نیز درباره همراهی مردم با قزاق‌ها اشاره می‌کند:

... همراهی‌های جالب توجه مردم نسبت به قزاق‌ها شدت داشت و هر بیننده را متأثر می‌کرد. با دل و جان به آن‌ها خدمت می‌کردند و پیش‌قراول آنان را برعهده داشتند. هر فرد قزاق به هر سمتی می‌رفت او را راهنمایی می‌کردند، برای تمام افراد از خانه‌ها غذا تهیه می‌کردند، حتی جامه‌های آن‌ها را گرفته، شسته و خشک [می‌کردند] (همان).

مساعادت اهالی رشت نسبت به قزاق‌ها هیچ‌وقت سابقه نداشت و فقط ناشی از کینه مردم نسبت به کمونیست‌ها بود که طی مدت کوتاه دولت کمونیستی ایجاد شده بود. در بازگشت بلشویک‌ها و تصرف دوباره رشت، مردم در اقدامی نادر، خانه و زندگی خویش را رها کردند و از ترس چپ‌ها به صورت گسترده به سوی قزوین مهاجرت کردند. یقیناً کسانی که ناظر ماجرا بود در یادداشت‌هایش می‌نویسد:

تقریباً سه ربع اهالی شهر در مدت شب ششم سنبله [شهریور] از شهر خارج شدند. بعضی‌ها به دهات اطراف شهر رفتند، بعضی‌ها به محلاتی که تحت تسلط میرزا کوچک خان بود رفتند و اکثریت فراریان به طرف قزوین رفتند ... خیلی از بچه‌های کوچک در راه تلف شدند ... (یقیناً، ۱۳۸۶: ۲۴۸).

با توجه به جمعیت ۶۰ هزار نفری رشت در آن زمان می‌توان جمعیت مهاجران را حدود ۴۵ هزار نفر تخمین زد؛ پرسیتس هم این تعداد را تأیید کرده است (پرسیتس، ۱۳۷۹: ۵۸). در تاریخ معاصر چنین تصویر فاجعه‌باری بی‌بدیل است: «رشت به شکل قبرستانی درآمد و از هیچ‌جا سر و صدایی بلند نبود. در خیابان‌ها یا معابر عمومی ندرتاً یک یا دو نفر از دور دیده می‌شد که با عجله در حرکت بودند و معلوم نبود به کجا می‌خواهند بروند» (گیلک، ۱۳۷۱: ۳۸۵). اگرچه با حضور حیدر خان در بهار ۱۳۰۰ش فعالیت‌های تندروانه چپ‌ها در قبال مردم تا حد زیادی اصلاح شد، این حضور چنان کوتاه بود که اگر هم توان ایجاد حمایت توده‌ای را داشت، به ظهور نرسید.

گستره جغرافیایی جریان چپ

با توجه به آنچه درباره پایگاه مردمی جریان چپ در گیلان گفته شد، منطقی به نظر می‌رسد که حوزه نفوذ جغرافیایی‌شان آن سوی مرزهای ایران به ویژه منطقه قفقاز را نیز دربر گرفته باشد. پس از تشکیل دولت چپ، تقریباً دوسوم مساحت منطقه آزادشده گیلان طی انقلاب جنگل تحت حاکمیت بلشویک‌ها قرار گرفت. در کل «مساحت تحت اختیار جمهوری حدود ۱۰۷۰۰ کیلومتر مربع یعنی ۷۳ درصد مساحت امروزی گیلان را دربر می‌گرفت ... قسمت عمده این سرزمین آزاد شده یعنی حدود ۸۰۰۰ کیلومتر مربع یا به عبارت دیگر حدود ۶۶ درصد تحت حاکمیت بلشویک‌ها و احسان قرار داشت (عظیمی، بی‌تا: ۱۹).

چپ‌ها بر مناطق مهم جمعیتی و اقتصادی گیلان همچون رشت و انزلی نیز تسلط داشتند، اما فاقد حمایت توده‌ای لازم بودند.

ایرانسکی در مقاله‌ای با عنوان «پنج سال روابط ایران و شوروی» می‌نویسد: «نظر به عقب‌ماندگی، جهل، و بی‌تفاوتی دهقانان ایرانی، نهضت انقلابی گیلان هرگز طرفداران ثابت قدمی نیافت. دهقانان از به‌دست‌آوردن زمین خشنود شدند اما هرگز محتوای این انقلاب را نفهمیدند» (ذبیح، ۱۳۷۸: ۵۵). به سبب همین فقدان نهاد «سرمایه انسانی» در ساختار تشکیلاتی، چپ‌ها برای فراهم کردن سرمایه انسانی به آن سوی مرزها روی آوردند. روس‌ها همه‌روزه مهاجران قفقازی عضو حزب کمونیست عدالت را در لباس مهاجران ایرانی با کشتی‌هایی به انزلی می‌فرستادند (نوزاد، ۱۳۸۵: ۴۵). در گزارشی از محمد جبار درباره فعالیت‌های هواداران حزب عدالت در رشت آمده است که قبل از ورود ارتش سرخ دو گروه ۲۵ و ۱۲ نفره مخفی وجود داشت. بعد از ورود ارتش سرخ، سازمان رشت فعالیت خود را در میان قزاق‌ها، ژاندارم‌ها، و همچنین کارگران آغاز کرد. او تصریح کرده است:

افراد قشونی با ما با دوستی و علاقه زیادی برخورد می‌نمایند و ما در حال حاضر در میان آنان همچنین کارگران، ده گروه حزبی داریم. تعداد کل اعضا و هواداران به ۲۰۰۰ نفر می‌رسد (رواسانی، ۱۳۸۴: ۱۶۳-۱۶۴).

علاوه بر این شاکری در بازخوانی چند منبع دست اول، آمار جامعی به دست می‌دهد که بنابر آن در اواسط تیر ۱۲۹۹ کل نیروهای جمهوری شامل «۷۰۰ تا ۸۰۰ ملوان باقی‌مانده کرونشتاد (موصوف به بلشویک‌های خشمگین)، ۷۰۰ تا ۸۰۰ بلشویک ایرانی اهل باکو و ۱۷۰۰ جنگلی بودند. افزون بر این نیروها حدود ۳۰۰۰ کمونیست ایرانی نیز در شمال ایران حضور داشتند» (شاکری، ۱۳۸۶: ۲۷۹). همین منبع از حضور و فعالیت بلشویک‌ها در آستارا و اردبیل و حتی تشکیل کمیته‌ای انقلابی برای کمک به کمونیست‌های ایرانی در آستارا خبر می‌دهد. هم‌زمان دو گروه ۱۰۰۰ و ۵۰۰۰ نفره از نیروهای چپ به دو بندر شرقی خزر یعنی بندر گز و مشهدسر وارد شدند (همان: ۲۸۰). علاوه بر این‌ها چند هزار نظامی به نام «قزل عسگر» از بادکوبه نیز وارد رشت شده بودند.

ورود بی‌رویه چپ‌ها به شمال ایران خاصه انزلی اگرچه با ساماندهی نظامی انجام می‌گرفت، خارج از قرارداد انزلی بود و برای جبهه‌سازی توده‌ای و به‌دست‌گیری فرماندهی جنبش روی می‌داد. این مسئله‌ای بود که طیف ملی-مذهبی و شخص کوچک خان را وادار به کناره‌گیری از اتحاد کرد. البته فعالیت چندماهه چپ‌ها عمدتاً

جوانان را جذب کرد، اما تعداد اندک بود، به طوری که به نظر نمی‌رسد بتوان عنوان «حمایت توده‌ای» برای آن به کار برد و جغرافیای خاصی برای آن تعریف کرد. یقیناً تأیید کرده است که حزب کمونیست در مدت کمی بیش از ۳۰۰ نفر از جوانان را دور خود جمع کرد (یقیناً، ۱۳۸۶: ۱۳۵).

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که در جدول ۱ به اختصار نشان داده شده است، هرکدام از سه جریان سیاسی در جنبش جنگل پایگاه مردمی متمایزی داشتند که نتیجه منطقی ایدئولوژی آن‌ها به‌شمار می‌رفت. جریان سیاسی ملی - مذهبی ذیل ایدئولوژی ناسیونالیسم مذهب‌باور خویش توانست در طبقات فرودست و بخش پایینی طبقه متوسط جامعه پایگاه مردمی بیابد؛ این پایگاه در شهرهای عمده گیلان و حتی دیگر مناطق ایران نفوذ داشت. جریان سیاسی راست سازش‌کار با ایدئولوژی اپورتونیزم دارای پایگاه مردمی در طبقات فرادست و بخش بالایی طبقه متوسط بود و گستره جغرافیایی آن شامل مناطق زیر نفوذ بزرگ‌مالکان و زمین‌داران جنگ‌سالار و بازرگانان رشت می‌شد. آرمان‌های جریان سیاسی چپ جنبش جنگل نیز بر ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم استوار و معطوف به طبقات پایین به‌ویژه کارگران و دهقانان بود؛ اما پایگاه منسجم مردمی داخل مرزهای ایران نداشت و بیشتر متکی به منابع انسانی قفقاز بود.

نقش مذهب و ملیت در نهضت‌ها و جنبش‌های اجتماعی ایران بسیار پیچیده، عمیق، و دیرپاست. علت این امر از یک‌سو ناشی از بافت خاص جامعه و تکثر فرهنگی آن و از سوی دیگر نقش مذهب و مذهبی‌ها در ابعاد متعدد حیات سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی این جامعه است. به همین سبب، پایگاه مردمی جریان ملی - مذهبی نسبت به دو جریان دیگر انسجام و کارایی بیشتری برای کامیابی جنبش جنگل داشت، اگرچه در دوره پایانی جنبش و بر اثر درگیری‌های درون‌گروهی تعداد و توان مجاهدان آن کاهش یافت. علاوه بر این جریان راست سازش‌کار بر اثر گسستگی ساختاری و ماهیت ایدئولوژیکش که به اتحاد نمی‌انجامید، فاقد پایگاه مردمی هماهنگ بود. جریان چپ نیز بر اثر وارداتی و نوظهور بودن ایدئولوژی‌اش نتوانست پایگاه مردمی درخور اعتنایی ایجاد کند، بلکه به سبب تعارضات ارزشی با فرهنگ ایرانی - اسلامی مردم منطقه، عملاً موجب کاهش حامیان مردمی جنبش جنگل یعنی حامیان جریان ملی - مذهبی شد.

بر مبنای نتایج و یافته‌های مطالعه حاضر می‌توان گفت که تعدد و تکثر ایدئولوژی در دوره حیات جنبش جنگل موجب شد تا جنبش انسجام درونی خود را به سبب تغییر در خاستگاه، پایگاه، و بدنه اجتماعی خود از دست بدهد و فاقد خاصیت دربرگیرندگی و چترگونگی باشد. همین موضوع مؤید نتایج پژوهش خلیجی و رادمرد است. به زعم این دو، تناقض ایدئولوژیکی جنبش جنگل پس از ورود نیروهای بلشویک به گیلان، مهم‌ترین علت شکست این جنبش محسوب می‌شود، به عبارت دیگر، عامل درونی پیش از عامل بیرونی باعث مرگ جنبش شد و عامل خارجی در نقش عامل تمام‌کننده‌ای بود که بر جنبش فرود آمد و کار را یکسره کرد.

جدول ۱. پایگاه طبقاتی و گستره جغرافیایی جریان‌های سیاسی موجود در جنبش جنگل

جریان‌های سیاسی	خاستگاه طبقاتی	گستره جغرافیایی
ملی - مذهبی	طبقات فرودست و متوسط روبه پایین	مناطق گیلان با تمرکز بر فومن، رشت و لاهیجان/ دیگر نقاط ایران
راست سازش کار	طبقات فرادست و متوسط روبه بالا	مناطق تحت تسلط اربابان همچون تالش و نیز بازارهای گیلان از جمله بازار رشت
چپ	طبقات فرودست	خارج از ایران به ویژه قفقاز/ فاقد پایگاه مردمی داخلی مشخص

پی نوشت

۱. موضوع مقاله حاضر ادامه منطقی پایان‌نامه «جریان‌شناسی سیاسی جنبش جنگل» به نگارش عباس نعیمی است.
۲. حاکم بدنام گیلان و تیمورتاش آینده.

منابع

- اسناد تاریخی جنبش سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران (۱۹۷۴). ایتالیا، فلورانس: مزدک.
- افشار، ایرج (۱۳۸۰). *برگهای جنگل (نامه‌های رشت و اسناد نهضت جنگل)*، تهران: نشر و پژوهش فروزان.
- آقاجری، اشرف (۱۳۸۲). «فتح آستارای شمالی (تزاری) توسط قوای نهضت جنگل»، همایش بازشناسی نهضت جنگل، رشت: شهر باران.
- بشلی، ژان (۱۳۷۰). *ایدئولوژی چیست؟*، ترجمه علی اسدی، تهران: شرکت سهامی انتشار.

۱۶۸ مطالعه تطبیقی پایگاه مردمی در سه جریان سیاسی جنبش جنگل

- بشیریه، حسین (۱۳۷۹). *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: نشر نی.
- پرستیس، مویسی (۱۳۷۹). *بلشویک‌ها و نهضت جنگل*، ترجمه حمید احمدی، تهران: شیرازه.
- پیران، پرویز (۱۳۸۰). «وجوه مفهومی و نظری جنبش‌های اجتماعی شهری»، *آفتاب*، ش ۱۳.
- جزنی، بیژن (۱۳۶۰). *وقایع سی ساله اخیر در ایران*، بی‌جا: بی‌نا.
- جنگل (۲۴ ذیحجه ۱۳۳۵). ش ۱۳.
- جنگل (۲۳ محرم ۱۳۳۶). ش ۱۵.
- جودت، حسین (۱۳۵۱). *یادبودهای انقلاب گیلان و تاریخچه جمعیت رشت*، تهران: درخشان.
- چرچیل، جورج پ. (۱۳۶۹). *فرهنگ رجال قاجار*، ترجمه غلامحسین میرزاصالح، تهران: زرین.
- خلیجی، محسن و محمد رادمرد (۱۳۸۸). «تناقض ایدئولوژیک در جنبش جنگل»، *فرهنگ*، س ۲۲، ش ۷۱.
- ذبیح، سپهر (۱۳۷۸). *تاریخ جنبش کمونیستی در ایران*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: عطایی.
- رواسانی، شاپور (۱۳۸۴). *اولین جمهوری شورایی در ایران (نهضت جنگل)*، تهران: چاپخش.
- رئیس‌نیا، رحیم (۱۳۶۰). *حیدرعمرواغلی در گذر از طوفان‌ها*، بی‌جا: دنیا.
- زاهد، سعید (۱۳۸۱). *جنبش‌های اجتماعی معاصر ایران*، تهران: سروش.
- شاکری، خسرو (۱۳۸۶). *میلاذ زخم (جنبش جنگل و نخستین جمهوری سوسیالیستی ایران)*، ترجمه شهریار خواجهیان، تهران: اختران.
- صوری دیلمی، محمدحسن (۱۳۵۸). *نگاهی از درون به انقلاب مسلحانه جنگل*، تهران: مؤلف.
- عظیمی، ناصر (بی‌تا). «جغرافیای سیاسی جنبش و انقلاب جنگل»، *گیله‌وا*، ش ۹۷.
- فخرایی، ابراهیم (۱۳۵۷). *سردار جنگل*، تهران: جاویدان.
- فیوضات، ابراهیم و مجید حسینی نثار (۱۳۸۳). «بررسی عوامل شکل‌گیری جنبش پوپولیستی - استقلال طلبانه و چریکی جنگل»، *فصلنامه علوم اجتماعی*، ش ۲۷.
- کریمی، بهنام (۱۳۸۲). *آسیب‌شناسی نهضت جنگل*، تهران: قصیده سرا.
- کسروی، احمد (۲۵۳۶). *تاریخ هجده ساله آذربایجان*، ج ۲، بی‌جا: بی‌نا.
- کشاوری، فتح‌الله (۱۳۷۱). *نهضت جنگل (اسناد محرمانه)*، بی‌جا: بی‌نا.
- کوچک‌پور، صادق (۱۳۶۹). *نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی - اجتماعی گیلان و قزوین*، رشت: گیلکان.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۳). *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صوری، تهران: نشر نی.
- گیلک، محمدعلی (۱۳۷۱). *تاریخ انقلاب جنگل*، رشت: گیلکان.
- مدنی، میراحمد (۱۳۷۷). *جنبش جنگل و میرزا کوچک خان*، به کوشش سیدمحمدتقی میرابوالقاسمی، تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۱). *درآمدی نظری بر جنبش‌های اجتماعی*، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- مؤمنی، ابوالفتح (۱۳۸۲). «دموکرات‌های همدان و نهضت جنگل»، مقاله‌های همایش بازشناسی نهضت جنگل، رشت: شهر باران.

عباس نعیمی و دیگران ۱۶۹

میرزا صالح، غلامحسین (۱۳۶۹). جنبش میرزا کوچک (بنا به گزارشات سفارت انگلیس)، تهران: نشر تاریخ ایران.
نعیمی، عباس (۱۳۸۹). «جریان‌شناسی سیاسی جنبش جنگل»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشکده علوم انسانی دانشگاه شاهد.

نوزاد، فریدون (۱۳۸۵). نقش احسان‌اله خان در نهضت جنگل، رشت: کتیبه گیل.
هدایتی خوشکلام، منوچهر (۱۳۸۳). یادداشت‌های احمد کسمایی از نهضت جنگل، رشت: کتیبه گیل.
یقیکیان، گریگور (۱۳۸۶). شوروی و جنبش جنگل (یادداشت‌های یک شاهد عینی)، به کوشش برزویه ارجمند، تهران: اختران.

King, Wendell (1956). *Social Movement in United States*, New York: Random House.

Lambton, Ann K. S. (1954). *Landlord and Peasant in Persia*, London: Oxford University Press.

Smelser, Neil J. (1962). *Theory of Collective Behavior*, New York: Free Press.